

سیر تحول اندیشه حکومتی در شیعه با توجه به نظریه ولایت فقیه

حمیدرضا رخشانی

کارشناسی ارشد، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان

چکیده

خداوند در قرآن کریم به اسم خاصی در رابطه با ولایت اشاره نمی کند ولی به شهادت تاریخ در شأن حضرت علی (ع) آیاتی نازل کرده است و پیامبر (ص) در سنت (قول و فعل) خود به کرات با توجه به شرایط و موقعیت های مختلف، در رابطه با معرفی حضرت علی (ع) به عنوان بهترین و شایسته ترین فرد برای خلافت بعد از خودش بیاناتی دارند، در این معرفی ها جملاتی همچون «هر کسی من مولای او هستم علی مولای اوست» و «نسبت من و تو مانند نسبت موسی به هارون است» آمده است. همچنین در قرآن و سنت پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) نقش مردم در انتخاب حاکم و خلیفه به خوبی بیان شده است و سیر تحول این دو اصل را در تاریخ شیعه و خصوصاً در دوره معاصر به خوبی ملاحظه می کنیم؛ و در نهایت اصل ولایت فقیه و تأثیر آن در تحولات اجتماعی ایران و برای کنترل و نظارت بر حکومت ها و امر به معروف و نهی از منکر کردن آنها و در ایجاد و مشروعیت دادن به حکومت اسلامی، از نظر شرعی اصلی قابل پذیرش است و اصل ولایت مطلقه فقیه برای اینکه اولی الامر اختیارات کامل داشته باشد تا بتواند در تمام زمینه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، با نظارت مردم و خبرگان جامعه، قانون وضع کند و آن قانون را اجراء نماید، لازم و ضروری می باشد؛ که در این مختصر تلاش شده به این موارد از منظر فقهای بزرگ اشاره شود.

واژه‌های کلیدی: ولایت فقیه، ولایت مطلقه فقیه، اولی الامر، سنت پیامبر (ص).

مقدمه

ابن مسکویه رازی، ابوالحسن عامری و ملا احمد نراقی در سال (۱۲۴۵ هجری. ق) می زیست در کتاب عواید الایام و شیخ مرتضی انصاری در سال (۱۲۸۱ هجری. ق) می زیست در مکاسب کتاب بیع در رابطه با ولایت فقیه و وظایفش در زمان غیبت مطالب ارزنده ای آورده است؛ و علامه میرزا محمد حسین نائینی که در سال (۱۳۵۵ هجری. ق) می زیست و در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» در رابطه با حاکم مطلوب اسلامی مطالبی آورده اند؛ و نیز امام خمینی (ره) در دروس خارج فقه در کشف الاسرار، الرسایل، تحریر الوسیله، صحیفه نور و ولایت فقیه نیز دیدگاه های خودشان را بیان نموده اند؛ و همچنین خیل کثیر دیگری از متفکرین و اندیشمندان هستند که متناسب با شرایط اجتماعی و نیازهای زمان خود در این رابطه قلم فرسایی کرده اند که نمی توان اسامی همه ی آنها را آورد و به همین مختصر بسنده می کنیم.

باید توجه داشت که در فقه شیعه تا یک قرن و نیم پیش، فصل مستقلی در رابطه با ولایت، سیاست و امارت پیش بینی نشده بود. واقعیت این است که فلسفه سیاسی در میان مسلمین قرنها با رکود نسبی مواجه شده بود و اندیشه سیاسی ما از رشد کم رمقی نیز محروم مانده است. چرایی این افول خود موضوع بحث مستقل دیگری است. فقیهان در استنباط احکام فردی و تکالیف شخصی بسیار کوشیده اند و معارف غنی به یادگار گذاشته اند، اما در زمینه ی حقوق عمومی و بویژه حقوق اساسی که با سیاست و حقوق شهروندی عجین است، گامی شایسته برداشته نشده است، در بعضی از زمانها تمامی موارد شرعی از قبیل: امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، اقامه حدود شرعی، اخذ مالیات های شرعی (خمس و زکات) و مصرف آنها، اقامه نماز جمعه، رویت هلال ماه جهت آغاز و پایان ماه صیام و انجام مراسم حج، سرپرستی افراد بی سرپرست، ازدواج و طلاق، به عنوان ولایت بر امور شرعیه به فقها واگذار شده، اما سیاست داخلی و خارجی به عنوان امور عرفیه در دست سلاطین بوده است. (مانند عصر صفویه و نیمه اول عصر قاجاریه) ((رسول جعفریان، کتاب دین و سیاست در دوره صفوی / قم/ انصاری / ۱۳۷۰))

تعریف و مفاهیم کلی:

حکمرانی در لغت به معنای حکومت و فرمانروایی، عمل و شغل حکمرانی، فرماندهی می باشد. «لغت نامه دهخدا و معین»

حکومت. حکومت. قضا. قضاوت کردن. داوری کردن. حکم راندن. دیوان کردن. فرمانروایی کردن. سلطنت کردن. پادشاهی کردن. (فرهنگ فارسی معین). فرماندهی. حکمرانی. حکم. (در تمام معانی) سلطنت. بنا به تعریفی، حکمرانی در لغت به معنای اداره و تنظیم امور است و به رابطه میان شهروندان و حکومت کنندگان اطلاق می شود؛ اما از نظر اصطلاحی منظور، حکمرانی بر قواعد و فرایند های حاکم بر اعمال اقتدار به نام حکومت است؛ به عبارت دیگر حکمرانی چگونگی اعمال قدرت و تمهیدات ناظر بر منابع اقتصادی و اجتماعی و شیوه اعمال قدرت در مدیریت سیاسی کشور است.

پیشینه ی موضوع:

در رابطه با موضوعات بالا بسیار نوشته شده و بسیار نیز باید نوشته شود، زیرا هرچه در ارتباط با آنها نوشته شود، سوالات جدیدتری در مقابل متفکرین خود نمایی خواهد کرد و درب های زیادی که هنوز کلیدش یافت نشده با استفاده از تلاش ها و منابع به یادگار مانده متقدمین و جدیت متاخرین باز خواهد شد و راهی نو در جلوی پای آیندگان گشوده می شود، بهمین دلیل تعدادی از متفکرین که در این راستا تلاش کرده اند را نام می بریم:

ابو حنیفه:

ابو حنیفه فقیه بزرگ اهل تسنن و از شاگردان امام جعفر صادق که در سال (۸۰ هجری. ق)، در کوفه متولد و در سال ۱۵۰ هجری. ق، زمان خلافت منصور فوت کرد). در کتاب المرفق بن احمد مکی - و مناقب الامام الاعظم در رابطه با حاکم مطلوب اسلامی

چنین می گوید «امام و زمامدار باید ضمن مشاوره اهل حل و عقد (صاحبان رای) تعیین و به مردم معرفی و بعد از بیعت مردم با او، به آن مقام برگزیده می شود. از نظر ابوحنیفه حکومتی که با غلبه و زور بدست آمده باشد، مشروعیت ندارد و زمامدار باید عادل باشد، وی به استقلال قوه قضائیه از قوه مجریه اعتقاد داشت» ((به نقل م. شریف در کتاب تاریخ فلسفه در اسلام ج/ ۲، ص/ ۱۳۵))

شیخ صدوق:

محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (تولد ۳۰۵ و وفات ۳۸۱ هجری قمری) شیخ صدوق معاصر آخرین دوران خلافت بنی عباس و عصر ضعف و زوال آنان و حکومت یافتن خاندان شیعی معروف آل بویه بود ه و امراء و سرداران آل بویه او را بسیار محترم داشته و تعظیم و تکریم می نموده اند. شیخ صدوق کتابهای حدیثی و فتوایی زیادی دارد که معروفترین کتابش «من لا یحضره الفقیه» است که از کتب اربعه شیعه محسوب می شود.

سیر تحول اندیشه حکومتی در شیعه:

مردم در طول تاریخ با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم کرده اند، ولی بیشترین آنها مربوط به قسمتی می شود که فقیهان کمتر به آن پرداخته اند و خداوند پیامبران را بیشتر برای آنها فرستاده است تا انسانها بتوانند به یک زندگی مطلوب و یک حکومت مطلوب دست یابند، از میان تما می این مشکلات و دشمنان بشریت، شاید بتوان گفت که چهارمورد از همه بدتر، خانمان سوزتر و جان سخت ترند، فقر، جهل، فریبکاری (تزویر) و زورگویی (استبداد) می باشند، بخش اعظم زندگی انسان ها به مبارزه با این آفات سپری شده و هنوز هم اکثریت مردم جهان اسیر چنگال بی رحم یک یا همه آنها هستند، فقر معلول جهل و حکومت زور و فریب است و این چهار عنصر پلید و شیطانی در ارتباط با هم دور باطل و مسدودی را پدید می آورد ند، به نحوی که هر کوششی برای جدا کردن و در هم شکستن هر یک به طور مستقل، آن تلاش و کوشش از پیش محکوم به شکست و نابودی است تا فقر و محرومیت هست، جهل ریشه کن نمی شود و جهل خود نگاهبان و تشدید کننده فقر است و هر سه را زور و فریبکاری نگاهبانی و حراست می کنند. تنها از طریق مبارزه ای هماهنگ همه جانبه و در چهار جبهه است که می تواند این حلقه مسدود و باطل شکسته شود. با این حال تقدم در مبارزه با جهل و تزویر است، زیرا تا اندیشه و اراده ی مردمی که در منجلاب فقر و جهل و نادانی دست و پا می زنند، آزاد نشوند، قدم به میدان مبارزه با بنیان زور و استبداد و فریبکاری و استثمار نمی گذارند؛ و به همین دلیل است که خدا پیامبران را فرستاد تا مردم را قدم به قدم از بند این چهار عنصر برهانند و خداوند در قرآن می فرماید «همانا درهیچ قومی تغییر و تحولی ایجاد نمی شود مگر این که آن قوم در درون خودش تغییر ایجاد نمایند» ((رعد/۱۱))

الف - از فوت پیامبر (ص) تا انقلاب مشروطیت

پس از وفات پیامبر (ص) مخصوصا پس از شهادت امام حسین (ع) نظریه های مختلفی در رابطه با نحوه یا شیوه انتخاب حاکم اسلامی بوجود آمد؛ که همه ی آنها را می توان در دو نظریه ی اصلی، اهل تشیع و اهل تسنن خلاصه نمود.

در دیدگاه اهل تسنن نیز تنوع آراء زیاد است ولی همه این کلیت را قبول دارند که حاکم مطلوب اسلامی توسط شورا، اهل حل و عقد (صاحبان رای) که برفردی اتفاق نظر داشتند آن را اولی الامر می دانند و همه باید از آن اطاعت نمایند.

دیدگاه فقهای شیعه:

دیدگاه دوم نظریه فقهای شیعه در رابطه با حاکم مطلوب اسلامی است که سیر تحول این دیدگاه را مورد بررسی قرار می دهیم.

فقه‌های شیعه بر این باورند که پیامبر (ص) پیش از رحلت خود به فرمان خدا، علی (ع) را به عنوان زمامدار مسلمانان به جانشینی خود منصوب کرد. و در این باور به آیه «ای رسول آنچه از جانب پرورگارت به تو نازل شده است به مردم برسان و اگر نکنی، رسالت خود را به انجام نرسانده ای و خدا ترا از گزند مردم ایمن نگاه می دارد.» (قرآن کریم، سوره مائده / ۶۷)

در تفکر سیاسی شیعه، پیامبر یا زمامدار مجری قوانین الهی است و از این بابت با یک حاکم خودکامه و مطلق العنان فرق دارد؛ اما برداشت فقه‌های شیعه از حاکمیت قانون و حوزه اقتدار زمامدار یکسان نیست. مطابق نظریه ولایت مطلقه فقیه، قانون نباید دست حاکم رابه بندد، بلکه او می تواند براساس آنچه به مصلحت خلق و جامعه یا دین تشخیص می دهد، عمل کند و در صورت لزوم از اجرای قوانین و احکام سر باز زند یا احکام و قوانین تازه ای به اجرا بگذارد. نزد فقه‌های شیعه، پیامبران و امامان، افرادی معصوم و مصون از خطا و گناهند. بنابر این هرگز فرمانی برخلاف حق و مصلحت صادر نمی کنند. بنابر این لزومی ندارد، اعمال آنها توسط قوانین یا ناظر دیگری که فاقد عصمت است، کنترل و محدود شود.

اصل عصمت و مساله حکمرانی بعد از معصومین:

اصل عصمت، فقه‌های شیعه را در تعیین زمامدار صالح در دوران غیبت امام معصوم، دچار مشکل کرده است. توضیح این که امامان منصوب از سوی خدا و رسول بعد از علی (ع)، یازده نفر از فرزندان وی از نسل حضرت فاطمه (س) دخت پیامبر اکرم (ص) که آخرین آنها فرزند امام حسن عسکری (ع) در پنج سالگی از چشم مردم مخفی شد و تا حدود هفتاد سالگی توسط نمایندگان خاص خود با پیروان خویش در ارتباط بودند و از آن پس این ارتباط قطع شد و غیبت کبری آغاز گردید. با غیبت امام و نبود جانشین و نماینده و وصی معصوم، شیعیان وارد یک دوره فترتی شدند که در آن، از داشتن یک زمامدار معصوم و صالح و بر حق محروم گردیدند. وضعیتی که تا ظهور مجدد امام غایب ادامه می یافت. در متون اولیه شیعه و در نوشته فقه‌های بزرگ، نحوه تعیین حکومت و انتخاب زمامدار و حقوق و تکالیف امام و مردم بدرستی روشن نشده است و شیعیان در دوران غیبت، ناچار باید به حکومت غیر شرعی خلفا و سلاطین تن دهند و برای اداره امور دنیوی (عرفی) خود، سلطه و حاکمیت آنان را بپذیرند؛ و در امور شرعی به فقهاء و محدثین شیعی رجوع کنند.

زیرا در وجوب داشتن حکومت و ضرورت برقراری نظم تردیدی نیست و چنانکه همه جا تصریح شده است وجود حاکم جائز و ستمکار برنبود حکومت ترجیح دارد. عالم و پرهیزکار بزرگ شیعی سیدبن طاووس نیز تصریح کرده است که: «سلطان کافر عادل از سلطان مسلمان جابر افضل است سید علی بن طاووس، کشف المحجبه لثمره المهجه، ترجمه سید محمدباقر شهیدی گلپایگانی».

فقه‌های شیعه در مورد تکلیف فقها و عامه شیعیان در امر تشکیل حکومت وحدت نظر ندارند و متناسب با شرایط سیاسی که در آن بسر می برند، نظریاتی متفاوت بیان کرده اند.

آنان به طور کلی، فقها را نمایندگان امام غایب و معصوم خوانده و معتقدند که مردم در غیبت امام برای حل مسائل دینی و امور شرعی و نیز حل اختلافات باید به این اشخاص رجوع نمایند حدود و ظایف فقها و مقام نیابت امام بسته به شرایط و از فقیهی به فقیهی دیگر تغییر می کند.

دیدگاه علامه محمد باقر مجلسی مشروعیت حکومت، از دیدگاه قرآن و سنت:

فقه‌های دوره صفویه که اوج فقه حکومتی بود، هیچ یک قائل به گرفتن حکومت نبودند بلکه خود را در کنار حکومت و تایید کننده مصوبات حکومت و گاهی در صورت نیاز امر به معروف و نهی و از منکر می کردند، از کسانی که به بالاترین سطح درحکومت صفویه رسیدند می توان محقق ثانی و علامه مجلسی را نام برد که تا (شیخ الاسلامی) بالارفت، همچنین علامه مجلسی در رابطه با حکومت بیاناتی دارد، علامه می فرماید: از قرآن کریم و روایات شیعی می توان مشروعیت سه‌گونه حکومت را به وضوح دریافت:

۱- حکومت انبیا و جانشینان آنها که از سوی خداوند تعیین شده‌اند و نام آنها مشخص گردیده است. اینان انسان کامل و معصوم از خطا هستند و در تصمیمها، فرمانها و دستورهای خود خطا نمی‌کنند. به همین خاطر اطاعت آنها واجب است و مردم با اطاعت مطلق از آنها می‌توانند با تضمین الهی مطمئن باشند که به راه خطا نخواهند رفت. حتی اگر ابهامی داشته باشند می‌توانند از حاکمان بپرسند و پاسخ بگیرند. در شیعه، این افراد منحصر به پیامبر و دوازده جانشین تعیین شده هستند. دختر پیامبر (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س) نیز گرچه دارای حکومت نیست اما معصوم است و می‌توان دستورهای او را با اصمینان خاطر به کار بست. بجز اختلاف در شمار جانشینان پیامبر (ص)، این باور، وجه مشترک همه شیعیان و از اصول اعتقادی شیعه به شمار می‌آید و مهمترین وجه تمایز شیعه و اهل سنت است. این حکومت، دینی است.

۲- حکومت شورای همه امت. از آنجا که همه غیر معصومان، ناقص و جایز الخطا هستند، عقل، قرآن و روش و دستور پیامبر و امامان حکم می‌کند که دانش، تجربه و خرد همه صاحب نظران و دست‌اندرکاران در هر تصمیم کوچک و بزرگ با یکدیگر پیوند خورد تا خطای آن به حداقل برسد. از آیات و روایات می‌توان دریافت که خداوند چنین کوششی را بی‌یاور نمی‌گذارد و راه تصمیم درست را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر شورا با تأیید خداوند معصوم است. پس در نبود معصوم، شورای همه معتقدان به اسلام و حاکمان اسلامی جانشین معصوم است و اطاعت تصمیمهایی که از این راه ساخته و گرفته می‌شوند و به صورت فرمان و دستور صادر می‌گردند، واجب است. این در واقع اطاعت هر فرد عضو جمع، از عقل و دانش جمعی است. چنین حکومتی طبیعتاً دینی است زیرا نگرش، عقیده و استنباطهای اسلامی مسلمانان نیز در آن نقش اساسی دارد.

۳- حکومت غیردینی کارآمد و قدرتمند، عدالت‌گستر و آزادیبخش. حاکم یا حاکمیت در این نوع حکومت می‌تواند کافر یا اهل فسق و فجور باشد اما مؤمنان آزاد باشند که کار خود را بکنند، کافران بهره خود را ببرند و در تنگنا نباشند، مالیاتها و اموال بیت‌المال به درستی گردآوری و به عدالت توزیع گردد، با دشمنان پیکار شود، راهها امن باشند، عدالت قضایی برقرار باشد، حق مظلوم از ظالم گرفته شود و کسی نتواند به کسی زور بگوید و ستم کند و همه در امنیت خاطر روز را به شب و شب را به روز رسانند. این حکومت، دینی نیست اما مزاحمتی نیز برای دین و دینمداران ایجاد نمی‌کند. **اطاعت چنین حکومتی واجب است.** ((از دیدگاه علامه مجلسی در کتاب عین الحیات))

ب- از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی ایران

حضور فعال فقها در دوره صفویه و در جنبشهای سیاسی و اجتماعی عصر قاجار، بویژه در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطیت، زمینه های رشد بیشتر اندیشه حضور فقها و روحانیت را در حکومت فراهم ساخت و از فقهای صاحب نام و با اقتدار در این دوره می‌توان از شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۷ ق) و میرزای قمی (۱۲۳۱ ق) و سید محمد مجاهد (۱۲۴۲ ق) نام برد.

فراز و نشیب های بعدی در موقعیت علما تا نیم قرن پیش تنها باعث کندی حرکت و گهگاه توقف آن گردید. اکنون شرایط نسبت به زمانی که فقها ولایت فقیه را محدود به امور حسبیه می‌کردند و مسئله حکومت را بکلی خارج از آن می‌دانستند فرق کرده بود. زمینه برای گسترش اختیارات فقها به قلمرو حکومت، هم به لحاظ عینی (تجربه حکومت صفویه و بویژه قاجار) و هم به لحاظ ذهنی (پیروزی اصولیون و بحثهای مقدمات فقها در این باره نسبت به اخباریون) فراهم شده بود.

و در این دوره ملا احمد نراقی اولین کسی بود که به طور صریح در باره ولایت سیاسی فقها بر مردم مطلب نوشت و انتظام امور دنیوی مردم را نیز از وظایف آنان می‌شمرد. نراقی در کتاب عوائد الایام می‌فرماید: «کلیه اختیارات و حقوق حکومتی پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) در زمان غیبت، به فقیه جامع شرایط منتقل می‌شود و او حق دارد در کلیه امور مربوط به اصلاح دین و دنیای

مردم و نظام اجتماعی آنها که عقلاً و عرفاً لازم الاجرا به نظر می‌رسد دخالت و اعمال ولایت نماید». (ص/۱۸۵ - ۲۰۶ کتاب، حدود ولایت حاکم اسلامی، ترجمه و چاپ وزارت ارشاد اسلامی))

از شخصیت‌های که در دوره (مشروطیت) مقابل حکومت مشروطه، حکومت مشروعه را طرح نمودند و بر دیدگاه حکومتی به نام دین و شریعت تاکید می‌کند، می‌توان شیخ فضل الله نوری را نام برد؛ و از فقهای دیگری که در رابطه با ورود روحانیت و فقه به عرصه حکومت از نظر نقلی و عقلی سخن گفته و نوشته اند می‌توان از بزرگانی همچون: علامه وحید بهبهانی (متوفای ۱۲۰۸ ق)، شیخ انصاری، آیت الله نائینی، آخوند خراسانی، آیت الله بروجردی و... را یاد کرد که از بین این شخصیت‌ها دیدگاه‌های شیخ اعظم انصاری و بزرگ فقها آخوند خراسانی را بیان می‌کنیم. شاید بتوان گفت که این دو دیدگاه برگرفته و باز خورد کل نظریات فقها در طول تاریخ از ابتداء تاکنون است که بعنوان نمونه می‌آوریم؛ و در فصل چهارم دیدگاه امام خمینی (ره) را بیان خواهیم کرد.

همان طور که بیان شد پس از غیبت امام زمان (عج) کلیه فقها و محدثین ولایت فقیه را قبول داشتند و هیچکس اصل ولایت فقیه را منکر نبود و نیست، بلکه وظیفه فقیه را در زمان غیبت محدود به نقل روایات و احادیث امامان، داوری به هنگام بروز اختلاف میان شیعیان و اجتهاد در مسائل جدید، تعیین سرپرست برای یتیمان در صورت نداشتن قیم و تعیین تکلیف اموال بی صاحب یا بی وارث و نظایر اینها می‌دانستند.

امر تشکیل حکومت تنها در صلاحیت امام معصوم (غایب) قرار گرفت و تا ظهور وی شیعیان مجبور شدند با حکومت‌های غیر شرعی بسازند. البته وظیفه داشتند، از حکومتها و سلاطین عادل حمایت کنند، اما اگر حاکمی ستمگر بود و بدیل عادل نداشت، حفظ آن بهتر از تن دادن به هرج و مرج و بی‌نظمی تلقی شد که دیدگاه «سید ابن طاووس» و «علامه مجلسی» را در این زمینه آوردیم. در مدتی بیش از ده قرن تقریباً تمامی فقهای شیعه، بر این اصول صحه گذاشتند؛ و از آن پس تحت تاثیر تحولات سیاسی و اجتماعی دوران سلطنت صفویه به بعد، در آراء مزبور تجدید نظر شد و فقها در دوران غیبت، در همه اختیارات امام معصوم شریک شدند و از جانب وی نیابت تامه پیدا کردند. کسانی که این نوع نگرش را نمایندگی و رهبری می‌کنند، مرحوم ملا احمد نراقی، شیخ فضل الله نوری و امام خمینی (ره) می‌باشند و بدین ترتیب نظریه ولایت مطلقه فقیه پا به عرصه حکومت گذاشت.

پاره ای از این تبعات حکومت توسط روحانیت از این قرار است:

دلایل عقلی آخوند خراسانی در رابطه با حکومت روحانیت: سخنان آخوند خراسانی درباره: آسیب‌های تشکیل حکومت اسلامی در گفتگو با میرزای نائینی

۱- اگرچه تشکیل حکومتی مبتنی بر علایق دینی شیعی که در رأس آن علما باشند - و نیز اجرای کلیه قوانین شرع از جمله درمورد مخالفان اسلام و تشیع - برای ما کمال مطلوب است، اما تشکیل چنین حکومتی، پیروان دیگر ادیان و مذاهب را ترغیب خواهد کرد تا آنان نیز حکومت‌هایی مبتنی بر تعصبات دینی ضدشیعی - که در رأس آن پیشوایان دینی شان باشند - بر سر کار آورند و قوانین شرع خود را که برخلاف منافع مسلمانان و شیعیان است اجرا کنند؛ و آن‌گاه خطر آن حکومت‌ها برای ما، از خطر حکومت‌هایی که فعلاً در دنیا هستند بیشتر است. چرا؟ چون حکومت‌های فعلی، اگر هم بر سر دین با ما دعوا دارند، این نزاع غالباً مربوط به مواردی است که میان دین ما و سیاست آن‌ها تعارض و تزاخم وجود داشته باشد، نه در همه موارد؛ بنابراین ما را مجبور نمی‌کنند که اصل دینمان را کنار بگذاریم و به دین و مذهب دیگری درآییم؛ و در مقایسه با حکومت‌هایی که با اتکا به تعصبات دینی غیرشیعی بر سر کار آیند و در رأس آن‌ها پیشوایان دینی غیرشیعی باشند، مصداق «بعض الشرّاهون من بعض» هستند؛ زیرا حکومت‌های نوع اخیر حتی به اندازه حکومت‌های غیرشیعی فعلی نیز، ما و جامعه شیعی را تحمل نخواهند کرد و ما را در اعتقادات و اعمال دینی خود بسیار بیشتر از پیش محدود خواهند کرد. به این ترتیب، دستیابی ما به قدرت و حکومت ظاهری در جامعه خود، مساوی است با حصر شدید ما از سوی قدرت‌های خارجی و تشدید فشارها و تضییقات بر شیعیان در جوامع غیرشیعی و

همچنین بر مسلمانان در جوامع غیراسلامی. چنان که وقتی صفوی‌ها حکومتی مبتنی بر تعصبات شیعی برپا کردند، مصیبت شیعه در خارج از ایران، از آن‌چه قبلاً بود، هزار برابر بیشتر شد؛ و یک نمونه اش قتل عام ده‌ها هزار شیعه به دستور سلطان سلیم در قلمرو "حکومت عثمانی" است. لذا به نظر می‌رسد که مرحوم آخوند خراسانی حکومت فرا دینی را به مصلحت می‌داند، چون موجب می‌شود، مردم و دولت‌ها بر سر دین و مذهب خود با هم نجنگند؛ و رقابت‌های دینی و مذهبی باعث نزاع بین ادیات و مذاهب و خصوصاً با مذهب شیعه نشود؛ و در صورت بروز این نزاع‌ها آنچه به چالش می‌افتد و زیر سوال می‌رود دین و دیداری و خداوند است.

۲- ما و علمای دیگر تا وقتی از بیرون به تشکیلات حکومت نگاه می‌کنیم و به درون آن تشکیلات قدم نگذاشته ایم، فسادها و کاستی‌هایی را که در تشکیلات است به وضوح می‌بینیم و به راحتی با آن‌ها مبارزه می‌کنیم؛ اما وقتی خود وارد تشکیلات شدیم، فسادها و کاستی‌های آن را به وضوح نمی‌توانیم ببینیم؛ زیرا در آن هنگام، تشکیلات منسوب به ماست و ما منسوب به آن هستیم و هر کسی، همان طور که دیدن عیوب دیگران و عیوب تشکیلات دیگران - خصوصاً اگر مخالفان او باشند - برایش آسان است، دیدن عیوب خود و تشکیلات خود و وابستگان خود برایش دشوار است. میان دلبستگی به یک شیء و تشخیص معایب آن، نسبت معکوس برقرار است و معمولاً هر کس هرچه را بیشتر دوست دارد، کاستی‌ها و معایب آن را کمتر می‌بیند. آن‌گاه چون آدمی خود و تشکیلات منسوب به خود را بیش از هر کسی و هر تشکیلاتی دوست دارد و به آن دل بسته است، طبیعی است که خود و تشکیلات منسوب به خود را سراسر خوبی و عین کمال و دور از هر گونه ایراد و کاستی ببیند و در مشاهده عیوب و نواقص خود و تشکیلات منسوب به خود از همه ناتوان تر باشد. "کذلک زینا لکلّ امه عملهم" ((انعام ۱۰۸)) از بین نظریات مشهور اینجا آخوند نظرات فقیه را پیشنهاد می‌دهد یعنی این که در حکومت باید از نظرات و دیدگاه‌های فقیه برای بهبود وضعیت و رفتن به طرف حکومتی عدالت محور استفاده شود نه این که ولایت و حکومت فقیه. عینیت پیدا کند، زیرا فقیه می‌تواند با امر به معروف و نهی از منکر هم جنبه روحانیت خود را حفظ کند و هم مردم را وارد عرصه اعتراض نماید و دیدگاه‌های فقهی خودش را به اجرا در آورد، با حمایت و همراهی مردم.

۳- مسندی که ما بر آن تکیه زده‌ایم، مهم‌ترین سنگر مبارزه با فساد باید باشد و مسندی که حکام بر آن تکیه زده‌اند، مهم‌ترین مرکز اشاعه فساد است. اگر ما جای حکام را بگیریم، هم سنگر مبارزه با فساد را از دست می‌دهیم و هم خود در همان جایی قرار می‌گیریم که مرکز نشر فساد است. بلکه خود فاسد می‌شویم، زیرا علمای دین، در هر جامعه‌ای باید در حکم نمکی باشند که از فاسد شدن مواد غذایی جلوگیری می‌کند. اگر نمک فاسد شد تکلیف چیست؟ و چه چیزی می‌تواند آن را و چیزهای دیگر را از فساد برهاند؟ و در انجیل می‌خوانیم که مسیح (ع) به حواریین فرمود: «شما نمک زمین هستید، اگر نمک فاسد شود با چه چیز آن را اصلاح کنند؟ چنان نمکی به هیچ کار نمی‌آید جز آنکه پایمال شود.» پس نمک را نباید در معرض گندیدن و فاسد شدن درآوریم و به بهانه اصلاح امور مردم، نباید خود را در شرایطی قرار دهیم که به دامن فساد بیفتیم. نمی‌بینیم که امیر مؤمنان (ع) فرماید: «من میتوانم شما را اصلاح کنم اما اصلاح شما مشروط به فساد خودم است. لذا این کار را نمی‌کنم». حداقل نیمی از همین فسادهای موجود در امت اسلامی به گردن ماست و ما برای به صلاح آوردن وضع امت، اول باید خود را اصلاح کنیم. نه این که به جای این کار، حکومت و امارت را هم به دست بگیریم تا مسئولیت بقیه تباهی‌ها هم به گردن ما بیفتد و ما یگانه مسؤل همه مفاسد باشیم. اگر هم تصور کنیم که عامه مردم، به دلیل ارادات و اخلاص فراوان به ما، حتی اگر ما حاکم بشویم، ما را مسؤل مفاسد نمی‌شمارند. چنین تصویری گرچه ممکن است برای اوایل امر درست باشد، اما به زودی ورق برمی‌گردد. آن وقت همان مردمی که فسادهای موجود در حکومت ما را حمل بر صحت می‌کردند یا به گردن دیگران می‌انداختند تا ما تبرئه شویم، همان مردم، در مورد مفاسدی هم که ما مسؤل حقیقی آن نیستیم، ما را مسؤل می‌شناسند و حتی آن‌چه را در حکومت ما حقیقتاً مفسده نیست، مفسده تلقی می‌کنند تا ما را محکوم کنند؛ و پاره‌ای از اموری را که در حکومت‌های دیگر تحمل می‌کنند، در حکومت ما برایشان تحمل ناپذیر می‌شود و خوب‌هاشان منطقتشان این است که: «حسنات الابرار سیئات المقربین.» علاوه بر

این، اگر ما به نام اسلام و شرع حکومت تشکیل دهیم و اگر مراجع و علمای دین، متصدی امور حکومتی شوند، به معنای این است که ما سرنوشت اسلام و مرجعیت را به یک حکومت پیوند بزنیم و این بسیار خطرناک است. چون هر حکومتی دیر یا زود به فساد می‌گراید و سقوط می‌کند. آن‌گاه حکومتی که به نام اسلام تشکیل شود و مراجع و علمای دین متصدی امور آن باشند، وقتی به فساد گرایید و سقوط کرد، این امر یعنی به فساد گراییدن و سقوط اسلام و مرجعیت و روحانیت و این بدترین پیامد ممکن است. شما می‌دانید که تسلط مؤبدان بر ارکان حکومت ایران در عصر اکاسره (ساسانیان) تباهی‌های بسیاری در پی داشت که نتیجه آن اعراض مردم از آیین مجوس (زرتشتی) ایران و بالاخره پشت کردن مردم به حکومت و افول ستاره مجوسیت برای همیشه بود؛ و رواج شگفت آور مسیحیت و بودایی‌گری و تسلط پاپ‌ها بر حکومت، مفساد و فجایعی را به دنبال داشت که نتیجه آن سقوط کلیسا و روگردان شدن عامه مردم اروپا از مسیحیت بود؛ اکنون ما هم اگر خواهان امتیازات مؤبدان و پاپ‌ها باشیم، به سرنوشتی مانند آن‌ها دچار خواهیم شد.

۴- سیاست به معنای اداره امور مملکت، یک فن است و دوام سیاست و قوام رعیت در گرو آشنایی کامل با این فن است. «آفت پیشوایان جامعه، ناتوانی سیاسی است» بنابر این ما با نا آگاهی از دقایق و ظرایف سیاست، محال است بهتر از سیاست پیشگان غیر روحانی و حتی غیر متدین عمل کنیم. نمی‌توانیم بگوییم چون ما آدم‌های خوب و مومنی هستیم و در مبارزه با فلان حاکم موفق بودیم، پس در اداره امور مملکت هم موفق خواهیم بود. ... بلکه هر حوزه و هر صحنه‌ای نیاز به علم خاص خودش را دارد و ما اگر فاقد آن علم بودیم و در عین حال مسئول و سرپرست آن حوزه و میدان دار آن صحنه شدیم، همان قدر خطا کرده ایم که بدون تسلط بر فقه و اصول بخواییم مفتی و مرجع تقلید بشویم.

مگر پیامبر (ص) نفرمود: «هر که بدون علم به کاری برخیزد، کار پیش از آنچه به صلاح آرد به فساد می‌کشاند.»

و مگر امیر مومنان (ع) نفرمود: «هیچ حرکتی نیست مگر تو در آن حرکت نیازمند دانش و معرفت هستی» و مگر امام صادق (ع) نفرمود: «کسی که بدون بصیرت به کار برخیزد مانند کسی است که در راهی جز آنچه به مقصد او می‌رسد گام بر دارد و هر چه بر سرعت خود بیفزاید جز دورتر شدن از مقصد نتیجه‌ای نمی‌گیرد.»

و خوب آیا از این همه، علاوه بر حکم روشن عقل، نمی‌توان فهمید که به دست گرفتن سکان سیاست، همان قدر نیاز به آگاهی از دانش سیاست و تجربه سیاسی دارد که منصب مرجعیت نیاز به اجتهاد و اعلمیت در فقه و اصول دارد؟ و آیا عملکردهای پیامبر (ص) و امیر مومنان (ع) دلیلی قاطع بر این مدعا نیست که برای تصدی امور حکومتی، به تدبیر و تجربه سیاسی و کاری، بیش از تقوای دینی و فضایل اخلاقی محتاجیم؟ شما ببینید که حضرت امیر (ع) به میثم تمار (که فردی بسیار مومن و از شیعیان خالص و مخلص بود و بالاخره هم به دلیل سرسختی در ولای علی (ع) به شهادت رسید) امام کوچک‌ترین منصب حکومتی به او واگذار نکرد. در حالی که زیدبن ابیه که فردی به تمام معنا بی‌ریشه و بن‌و عاری از هر گونه فضیلت دینی بود، در دوره خلافت امیر مومنان (ع) به مناصب عالی‌ه حکومتی رسید و حتی امام (ع)، سهل بن حنیف را خود و برادرش از بزرگان اصحاب رسول (ص) و از مشایخ انصار بودند، از حکومت فارس برکنار و زیاد را به حکومت آن ایالت منصوب فرمود و البته امام در عین استفاده از قابلیت‌های زیاد بن ابیه در اداره امور مملکت، مراقبت داشت که از وی خطایی سر نزنند. همچنین پیامبر اکرم (ص) افرادی مثل عمر و عاص و خالد بن ولید را به سرداری سپاه نصب می‌کرد ولی به ابوذر توصیه فرمود که مطلقاً از ریاست بر حذر باشد و به قبول حکومت و امارت، حتی در میان دو نفر، تن در ندهد. دلیل این توصیه نیز واضح است، زیرا آدم خوب و مومن، اگر بدون اطلاع از رموز مدیریت بخواهد مدیریت کند، نه فقط کارها به سامان نمی‌آید و اوضاع رو به راه نمی‌شود و حتی بدتر می‌شود، بلکه خودش هم خراب می‌شود و در نتیجه مردم به شخص او و همه مومنین و بلکه نسبت به اصل دین بدبین می‌شوند؛ و چه نیکو فرمود امیر مومنان (ع) «برای خردمند، سزاوار نیست که قدر خود را نشناسد و از مرتبه خود پافراتر نهد و با درخواست آن چه شایسته آن نیست خود را بدبخت کند»

و تنها نتیجه چنین امری، تضییع حقوق مردم و تباه شدن زندگی و دین و ایمان آنان است و ضایع کردن خویش، چنانکه در حدیث شریف آمده است «هر کس متصدی کاری از امور مسلمانان شود و کار آنان را به تباهی کشد، خدای تعالی کار او را به تباهی کشد»

دلایل سه گانه امام خمینی (ره) به عنوان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی:

- ۱- عمل پیامبر (ص) در تشکیل حکومت.
- ۲- ضرورت استمرار اجرای احکام الهی که فقط در زمان پیامبر (ص) ضرورت ندارد بلکه برای همیشه است.
- ۳- ماهیت و کیفیت قوانین اسلامی که بدون حکومت قابل اجرا نیست مثل: احکام مالی، دفاع و احکام حقوقی و جزایی.

موضوع بحث ولایت فقیه:

برای اینکه موضوع بحث در مسئله «ولایت فقیه» روشن شود باید قبلاً کلمه «ولایت» و نیز کلمه «فقیه» را مشخص نماییم.

معنای ولایت:

یکی از معانی «ولایت» در دست گرفتن کاری و حاکمیت بر آن کار است در «اقراب الموارد» آمده است: برفلان چیز ولایت پیدا کرد یعنی بر آن چیز مسلط شد و به اداره آن پرداخت. این یکی از معانی لغوی لفظ «ولایت» بود ولی «ولایت در عرف علماء و اخبار بر چند معنی اطلاق می شود:

۱- ولایت به معنای منصب اعطائی:

گاهی گفته می شود: فقهای عادل ولایت دارند، به معنای این که از طرف خدا به منصب ولایت و زمامداری مردم منصوب شده اند و چه بتوانند اعمال ولایت کنند و چه نتوانند منصب ولایت برای آنان ثابت است و این معنی در سخنان علمائی که در موضوع «ولایت فقیه» بحث کرده و آنرا پذیرفته اند دیده می شود و این شبیه ولایت پدر است بر طفل صغیر خود که چه آنرا اعمال کند و چه نکند منصب ولایت پدر بر طفل صغیرش ثابت است.

۲- ولایت به معنای صلاحیت زمامداری:

و گاهی گفته می شود: فقهای عادل ولایت دارند به معنای این که صلاحیت زمامداری دارند و این ولایت بالقوه است در مقابل ولایت بالفعل مثل این که گفته می شود: همه فقهای عادل ولایت دارند ولی برای این که هر ج و مرج نشود باید فردی از فقهاء اعمال ولایت کند که مردم یا منتخبین مردم (خبرگان) او را به عنوان ولی امر تعیین کرده باشند در اینجا ولایت به معنای صلاحیت زمامداری است؛ و ولایت به معنای زمامداری ناشی از صفاتی است که در شخص صاحب صلاحیت بر اساس تلاش و کوشش آنها را کسب کرده است و این صفات واقعیت‌های تکوینی هستند نه امور اعتباری و جعلی (که همان نظریه نخب است).

۳- ولایت به معنای حاکمیت بالفعل:

و گاهی ولایت به معنای زمامداری و حاکمیت بالفعل است چنانکه در سخنان امام علی (ع) آمده است که: به خدا قسم من رغبتی در زمامداری و فرمانروائی نداشتم ولی شما مرا به قبول آن واداشتید. منظور امام منصب اعطایی روز غدیر نیست، بلکه منظور حاکمیت بالفعلی است که مردم با بیعت خود به حضرت علی (ع) واگذار کردند. البته ولایت معانی گسترده ای دارد که لازم است بطور مفصل و جداگانه به آن پرداخته شود؛ ولی در اینجا با توجه به بحث ولایت فقیه به همین سه معنا بسنده می کنیم

معنای فقیه:

کلمه «فقیه» در لغت به معنای کسی است که چیزی را بطور دقیق و عمیق می‌فهمد (که در آیات و روایات منظور همین است، یعنی هرکس که تلاش در فهم قوانین خداوند می‌کند، در آیات و روایات تفقه می‌کند) و در اصطلاح علماء که (به مرور زمان به گروهی خاص تعلق گرفت)، «فقیه» کسی که احکام اسلام را با جهد و کوشش و تفقه در قرآن، سنت، عقل و اجماع، استنباط می‌کند و معنای اخص آن اینست که علاوه بر اجتهاد عدالت هم داشته باشد؛ و مراد علماء در بحث «ولایت فقیه» همین معنای اخص فقیه است. و علاوه بر اجتهاد و عدالت، ۱- آگاهی سیاسی در حد تخصص، ۲- مهارت کامل در مدیریت جامعه، ۳- تدبیر و عاقبت اندیشی، ۴- شجاعت و قاطعیت، باید داشته باشد.

گروهی معتقدند که امام خمینی (ره) ولایت فقیه را از دیدگاه کلامی نگاه می‌کند:

گروهی معتقدند که امام خمینی (ره) با توجه به مواردی که ذکر خواهد شد، ولایت فقیه را در بحث کلام و اصول دین طرح می‌کند و از آن منظور نخب از طرف خداوند، رسول خدا (ص) و امامان معصوم (ع) را دارد، لذا برای نظر و رای مردم ارزشی قائل نیست و مردم در انتخاب ولی فقیه هیچ جایگاهی ندارند. لذا می‌گویند:

امام خمینی (ره) رابطه «مرجع و مقلد را به رابطه «امام و امت» ارتقاء داد. سپس امام که ولایت را مانند امامت می‌داند، معتقد است که شرایط اعمال ولایت دو بخش است: بخشی از آن «حصولی» است و بخش مهم آن «تحصیلی» می‌باشد:

یعنی باید آن شرایط را به دست آورد، (و اینگونه نیست که اگر مردم حاضر شدند و امکان داشت که بدون خطر، نظام اسلامی تاسیس شود و فقط در صورتیکه این شرایط حاصل شد امکان حصول به نتیجه است، در یک چنین شرایطی بر فقیه جامع اوصاف رهبری لازم باشد که زمام امور را به دست بگیرد).

بلکه بسیاری از شرایط ولایت فقیه، تحصیلی می‌باشد و ولی فقیه خود باید تلاش کند تا شرایط اجتماعی و شرایط کسب رهبری را با تلاش و کوشش بوجود بیاورد و آن را تحصیل کند، این مانند تحصیل وضوء برای نماز است نه مانند حصول استطاعت برای حج که تحصیل آن واجب نباشد. (صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۷ و ص ۵۷۷)

همچنین امام خمینی (ره) معتقد است که دین و حکومت دو مقوله جدای از یکدیگر نبوده و تفکیک پذیر نیستند، به عبارتی دین جز حکومت نیست و حکومت و سرپرستی امور جامعه و حل معضلات آن در جوهره و ذات دین مترقی و جامعی چون اسلام وجود دارد و با آن آمیخته است. ایشان در این باره می‌فرمایند:

نهاد حکومت آن قدر اهمیت دارد که نه تنها در اسلام، حکومت وجود دارد بلکه اسلام چیزی جز حکومت نیست؛ و احکام شرعی قوانینی است که یکی از شئون حکومت است... ((کتاب البیع، ج ۵، ص ۴۷۲))

اسلام حکومت است در جمیع شوون آن و احکام شرعی، قوانین اسلامی هستند، احکام، جلوه ای از جلوه های حکومت هستند، بلکه احکام مطلوب بالعرض و وسائلی هستند که در جهت اجرای حکومت و بسط عدالت به کار گرفته می‌شوند. پس این که فقه حصن اسلام است معنایی ندارد مگر این که او سرپرست اسلام بوده اند در جمیع امور حکومتی «(همان، ج ۲، ص ۴۳۷))».

و در جای دیگر در بیان اهمیت حکومت و جایگاه آن در اسلام می‌فرماید:

«حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابانی است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که

آن قرار داد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می توان هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در موافقی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلو گیری کند.» (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰-۱۷۱))

با توجه به بیانات امام (ره) در باره جایگاه حکومت در اسلام که حتی آن را از همه فروع احکام دینی برتر و مهم تر می داند، به دست می آید که ایشان مسأله حکومت و ولایت فقیه را مسأله ای کلامی می داند نه صرف مسأله فقهی، یعنی جزو زیر مجموعه اصول اعتقاد و از مسائل اصل امامت - که از اصول مذهب شیعه امامیه است - می شمارد.

با توجه به این دیدگاه مسأله نصب و انتخاب و نیز مشروعیت الهی یا مردمی داشتن از دیدگاه ایشان نیز آشکار خواهد شد؛ و در نتیجه جایی برای طرح دعوی انتخاب یا نصب و مشروعیت الهی یا مردمی از دیدگاه امام، باقی نخواهد ماند.

در تایید موارد بالا امام خمینی (ره) می فرماید:

«ولایت فقیه همان ولایت رسول الله (ص) است» (صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۷) امروز فقهای اسلام، حجت بر مردم هستند، همان طور که حضرت رسول (ص) حجت خدا بود و همه امور به او سپرده شده بود، فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند، همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. (روزنامه جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۷۷/۳/۱۷))

حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است. ولایت فقیه، قوانین الهی است و این انقلاب نه به حکومت اشخاص و احزاب، بلکه به حکومت خدا می اندیشد. (صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۵-۲۶) ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله (ص) است. (همان، ج ۶، ص ۹۵-۹۶) از همه آن چه که گذشت به دست می آید که فقها از طرف ائمه معصومین (ع) در زمینه ی همه مسائل حکومتی که آنان ولایت داشته اند، دارای اختیار می باشند... (کتاب البیع، امام، ج ۲، ص ۴۸۸)

امام خمینی (ره) در سیره عملی خود نیز بر این دیدگاه تاکید دارد که چند نمونه را می آورم، در رابطه با تنفیض حکم نخست وزیری آقای مهندس بازرگان چنین می فرماید: «به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان (مهندس بازرگان) را قراردادم. ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است. ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست یک حکومت شرعی است. باید از او اتباع کنند. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است. (همان، ج ۳، ص ۲۲۴)

این دولت که تعیین شده است و به ولایت شرعی تعیین شده است و یک حکومت شرعی است نه فقط حکومت قانونی باشد، یعنی حکومت شرعی لازم الاتباع، همه کس واجب است بر او از این حکومت اتباع کنند... (همان، ص ۲۵۲)

دیدگاه صالحی نجف آبادی در رابطه با ولایت فقیه از منظر امام خمینی (ره):

مرحوم صالحی نجف آبادی می فرماید: «ولایت فقیه به مفهوم خبری با ولایت فقیه به مفهوم انشایی، ایندو با هم فرق اساسی و جوهری دارند، زیرا «ولایت فقیه» به مفهوم خبری به معنای این است که فقهای عادل از جانب شارع مقدس بر مردم ولایت و حاکمیت دارند چه مردم بخواهند و چه نخواهند و مردم اساساً حق انتخاب رهبر سیاسی را ندارند (بلکه از قبل مشخص شده است بر اساس نصب و مردم آن را کشف می کنند و این همان دیدگاه کلامی است) ولی «ولایت فقیه» به مفهوم انشایی به معنای این است که باید مردم آگاهانه تلاش کنند، لایق ترین فرد را به زمامداری انتخاب نمایند و ولایت و حاکمیت را به وی بدهند و این انتخاب (کشف نیست بلکه) باید طبق معیارهای اسلامی که مورد قبول عقل فطری همه انسان ها است انجام گیرد، یعنی باید آن فرد دارای صفات و مزایایی باشد که وجود آن ها برای زمامدار لایق ضرورت دارد و آن صفات عبارتند از:

-تعهد و تقوی در حدی که در اداره ی جامعه فقط مطیع قانون باشد نه مطیع هوای نفس

-دور اندیشی و آینده نگری در حدی که بتواند عواقب امور را از قبل پیش بینی کند.

-قدرت روحی و شجاعت در حدی که بتواند در مقاطع حساس و سرنوشت ساز تصمیم بگیرد.

-آگاهی سیاسی در حد تخصص و مهارت که در محیط پر نیرنگ سیاست فریب نخورد.

-تخصص و مهارت در مدیریت جامعه که با هشیاری، جامعه را بطرف کمال سوق دهد.

تخصص در شناختن قانونی که اکثریت مردم آنرا پذیرفته و می خواهند با آن زندگی کنند که در کشور اسلامی، آن قانون اسلام است؛ و متخصص در شناختن قوانین اسلامی فقیه خوانده می شود؛ که در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی این شرایط آمده است. « (کتاب ولایت فقیه حکومت صالحان، ص ۲۳-۲۴، انتشارات امید ایران، تهران ۱۳۷۸)».

ارزش رای مردم از نظر امام خمینی (ره):

امام خمینی (ره) در سخنان خود برای هیئت مبعوث کنفرانس طائف فرمودند: «در اینجا (ایران) آراء ملت حکومت می کند، اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگانها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچیک از ما جایز نیست» (روزنامه جمهوری اسلامی ۱۱ اسفند ۱۳۵۹ ص ۸)

امام در جواب خبرنگار خارجی که می پرسد: حکومت اسلامی چگونه حکومتی است؟ فرمودند: «حکومت اسلامی حکومتی است صدر صد متکی به آراء ملت باشد بشیوه ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رای خود سرنوشت خود و کشور خود را می سازد» (روزنامه کیهان شماره ۱۰۹۷۷، سال ۱۳۵۹)

امام در جواب نماینده مجله المستقبل که پرسید: حکومت مورد نظر شما چگونه حکومتی است؟ فرمودند: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیغمبر اکرم (ص) و علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین خواهد گردید» (مصاحبه های امام خمینی، ج ۱، ص ۱۰۵)

امام در مصاحبه با نماینده رادیو تلویزیون اطریش فرمودند: «با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می شود، در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد» (صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۵)

می بینیم که امام خمینی (ره) در تمام سخنان خود اصالت را به رای مردم داده و رای اکثریت را معتبر دانسته اند. همچنین امام در ارتباط با علت تشکیل حکومت، اهداف عالی اسلام و قرآن که همان هدف اصلی بعثت پیامبران الهی را نیز تشکیل می دهد، پیاده کردن احکام و قوانین الهی برای برقراری عدالت اجتماعی؛ یعنی بر پایی جامعه قسط اسلامی در پرتو تشکیل حکومت اسلامی با محوریت ولایت فقیه است.

امام (ره) معتقد است که «لزوم برقراری حکومت برای بسط عدالت و تعلیم و تربیت و رفع ظلم و حفظ مرزها و منع تجاوز اجانب از واضحترین داوریهای عقل است و با این همه توجیح عقلی، دلایل شرعی نیز بر این مساله دلالت می کند». (کتاب بیع، ص ۴۶۲)

امام (ره) اجرای عدالت را از محوری ترین وظایف حکومت می داند و حکومت زمانی اسلامی است که برای برپایی عدالت اجتماعی تلاش کند و به قول استاد مطهری «مقام قداست عدالت تا آنجا بالا رفته که پیامبران الهی به خاطر آن مبعوث شده اند» ((سیری در نهج البلاغه، ص ۱۰۲)) ((سوره حدید، آیه ۲۵))

ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام (ره)

آنچه امام (ره) در رابطه با ولایت فقیه ارائه کردند با آنچه حتی طرفداران ولایت فقیه در گذشته در مباحث فقهی خویش عنوان کرده اند تفاوت دارد و بعضاً می توان گفت که تفاوت ماهوی دارد. بسیار اختلاف است بین این نظریه که اسلام عبارت است از حکومت و بین آن اعتقاد که فقیه فقط، ولایت بر امور حسبیه دارد، در ذکر مصادیق امور حسبیه نیز اکتفا به مواردی چون حفظ اموال ایتم و صغار شود. با توجه به دلایل سدر و ذیل بحث ولایت فقیه آمده، در اینجا (بحث عقلی و نقلی) اصل ولایت فقیه با اختلافهای دیدگاهی امام ثابت است، اما ابتکار دیگر امام (ره) ولایت مطلقه فقیه است؛ که حضرت امام (ره) در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران وارد کرد و در بازنگری قانون اساسی سال ۶۸ کلمه «مطلقه» در اصل ۵۷ قانون اساسی اضافه شد

ولی امام (ره) ولایت مطلقه را هم مقید می کند و این طور نیست که بدون قیدی، ولی فقیه هر کاری را بتواند انجام دهد به همین دلیل می فرماید:

«در باره حوزه ی اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم (ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم (ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت و ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسایل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم (ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود.» (شئون و اختیارات ولی فقیه - ترجمه کتاب البیع امام (ره)، ص ۷۷)

امام ولایت مطلقه فقیه را مقید به قیودی می داند که به این شکل نیست که از هر حیث مطلق باشد، قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

- ۱- به طور دلخواه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدام کند.
- ۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است نه شخص ولی فقیه.
- ۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم دارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها باشد.

در ادامه امام (ره) همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت ولی عصر (عج) را نیز در بردارد... و می فرماید: آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمین و پریشانی احوال آنها رضا داده است. (کتاب بیع، ص ۴۶۱)

دلایل عقلی تا سیس حکومت از نظر امام خمینی (ره):

امام خمینی (ره) نیز مانند آخوند خراسانی مواردی را بعنوان دلایل تاسیس حکومت اسلامی بیان می کند:

- ۱- حکم عقل ۲- قائده لطف ۳- اصل عدل ۴- اصل حکمت الهی ۵- ضرورت اجرای قانون اسلام
- مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست، برای این که قانون مابه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجریه احتیاج دارد. (ولایت فقیه، ص ۲۵)

۷- اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. (البیع، ص ۴۶۲)

۸- ضرورت اجرای احکام دین و استمرار آن در دوران غیبت امام معصوم (ع) لذا طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است بنابر این به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان علی (ع) لازم بوده یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره پس از ایشان و در زمان ما لازم است. ((ولایت فقیه، ص ۲۶))

۹- اصل غیبت امام عصر (عج) و فقدان مجری و رهبر در جامعه، ممکن است صدهزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضاء نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلامی باید زمین بماند و اجرا نشود و هر که هر کاری خواست بکند؟ و هر چه و مرجع است؟... ((ولایت فقیه، ص ۲۷))

۱۰ - ماهیت و کیفیت قوانین اسلامی (احکام حکومتی و انتظامی) مرتبط با مصالح عمومی، ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. ((ولایت فقیه، ص ۲۸))

۱۱ - ضرورت وحدت در جامعه، ما برای این که وحدت امت اسلامی را تامین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران... آزاد کنیم، راهی نداریم جز این که تشکیل حکومت بدهیم. ((ولایت فقیه، ص ۳۶))

۱۲- لزوم نجات مردم مظلوم و محروم و انقلاب در برابر ستمگران و طاغوتها، علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرام خوار در ناز و نعمت به سر ببرند ((ولایت فقیه، ص ۳۷))

۱۳ - حفظ نظم جامعه و جلوگیری از بی نظمی و پریشانی امور، بی نظمی و پریشانی امور مسلمانان نزد خدا و خلق امری نکوهیده و ناپسند است و پر واضح است که این حفظ... نظام و سد طریق اختلال جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی پذیرد ((ولایت فقیه، ص ۳۸))

۱۴ - حفظ مرزهای کشور اسلامی و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن عقلاً و شرعاً واجب است، ((البیع، ص ۴۶۲))

۱۵ - بست عدالت و تعلیم و تربیت، لزوم حکومت به منظور بست عدالت و تعلیم و تربیت... از بهترین امور است ((البیع، ص ۴۶۲))

بنابر این امام خمینی (ره) همان دلایل اثبات حکومت را در اثبات نظریه ولایت فقیه به کار می برد.

دلایل نقلی در رابطه با حکمرانی ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی (ره)

در ادامه دلایل نقلی امام (ره) همان روایاتی است که مورد تمسک دیگران نیز می باشد. تمام روایاتی که امام خمینی (ره) به عنوان دلیل نقل کرده اند در میان ۱۹ روایتی که مرحوم نراقی نقل کرده است وجود دارد، ((عوائد الایام، ص ۱۸۷-۱۸۸)) و شیخ انصاری نیز در کتاب المکاسب غالب این روایات را آورده است. ((المکاسب، ص ۴۸))

آنچه در این میان مهم است و امام خمینی (ره) نیز بر آن بسیار تاکید کرده است و شالوده تفاوت دیدگاه او با دیگران را تشکیل می دهد چگونگی برداشت او از این روایات و نحوه تحلیل و بررسی آنها می باشد.

به عنوان نمونه امام (ره) وراثت پیامبران را مساله ای بسیار گسترده می داند و تمامی مواردی را که خداوند بر پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) تکلیف کرده بر فقیه نیز قائل است، یا از عبارت «الفقه ائمه الرسل» مفهوم امانت را بسیار گسترده می دانند به گونه ای که شامل حکومت و ولایت نیز می شود؛ و این نحوه برداشت از روایات باعث شده است تا بسیاری از دیدگاه های امام (ره) با دیگر فقها متفاوت باشد.

با توجه به اهمیت موضوع نمونه هایی دیگر از نقش مردم در حکومت از دیدگاه امام خمینی (ره) را می آوریم:

ولی در رابطه با مردم امام (ره) بارها به روشنی بیان می نمودند که «مردم ولی نعمت ما هستند» و این حاکی از این بود که محور حکومت، مردم هستند و به همین دلیل فرمودن که «میزان رای مردم است» و با اتکاء به همین دیدگاه بود که تأکید زیادی داشتند بر این که نوع حکومت باید «جمهوری اسلامی باشد، نه حکومت اسلامی و نه دموکراتیک اسلامی دلیل این را امام (ره) در مصاحبه با اورینا فالاجی در پاسخ به سوالی که چرا در طراحی نظام سیاسی روی کلمه «دموکراتیک» خط کشیده و نوشته اند «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر، چنین توضیح می دهند: «بله این مسایلی دارد، یک مساله این است که این توهم را در ذهن می آورد که اسلام محتوایش خالی است از این (دموکراسی) لذا احتیاج به این است که یک قیدی پهلوی بیورند و این برای ما بسیار حزن انگیز است که در محتوای یک چیزی که همه چیزها به طریق بالاتر و مهمترش در آن هست، حالا مابینیم بگوییم که ما اسلام می خواهیم و اما با اسلام مان دموکراسی باشد. اسلام همه چیز است. مثل این است که شما بگوئید که ما اسلام می خواهیم و می خواهیم که به خدا هم اعتقاد داشته باشیم...»

دوم این کلمه دموکراسی که پیش شما اینقدر عزیز است یک مفهوم مبینی ندارد...؛ و ما در قانون اساسی مان نمی توانیم یک لفظ مبهمی که هرکس برای خودش معنی کرده است، آن را بگذاریم... (ما در اسلام نهایت آزادی و دموکراسی را داریم که امام نمونه ای از آن را شاهد مثال می آورد). من حالا برای شما مثال می زنم از این آزادی و دموکراسی یک چیزی که تاریخ می گوید و آن قضیه حضرت علی (ع) است در وقتی که رئیس و خلیفه رسو الله بود... وقتی یک اختلافی بین او و یک یهودی حاصل شد، قاضی دعوت کرد که خلیفه بیاید و جواب بدهد، امام هم رفت در محضر قاضی نشست. قاضی خواست به او احترام بکند، گفت: نه یک نفر قاضی باید احترام از هیچ کس نکند و ما، علی السواء باید باشیم و بعد هم که قاضی حکم بر خلاف او صادر کرد، تصدیق و قبول کرد. «(کتاب امام خمینی (ره) در جستجوی راه از کلام امام، انتشارات امیر کبیر، ص ۳۲۷-۳۲۸))»

امام (ره) در تعریفی که از جمهوری اسلامی به دست می دهند، این است که: «رژیم باید راه و رسمی را انتخاب کند که مورد موافقت و علاقه مجموع جامعه باشد و این جمهوری اسلامی است.» (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۶).

من مخالف اصل سلطنت و رژیم شاهنشاهی ایران هستم به دلیل این که اساساً سلطنت نوع حکومتی است که متکی به آرای ملت نیست. «(همان، ج ۲، ص ۵۰۶))» به همین دلیل امام دخالت همگان را در سیاست امری لازم می دانستند و هرگاه گروه یا فردی می خواست حضور گروه ها، روشنفکران و کلاً مردم را به نحوی کمرنگ کند و یا جلوی شرکت مردم را در امور سیاسی و اجتماعی بگیرند و جمهوریت نظام را زیر سوال ببرد به اسم این که حکومت نایب امام زمان (عج) است و مردم کاره ای نیستند هرچه ما بگوییم آنها باید پیروی کنند، امام، به شدت با آن برخورد می کردند و بارها فرموده اند: «بیدار باشید، توجه کنید، اینها می خواهند با شیطنت کار خودشان را انجام بدهند. (در یک زمان) شیطنت این بود که سیاست از مذهب خارج است... این مطلب شکست خورده، حالا می گویند.

که سیاست حق مجتهدین است، یعنی در امور سیاسی در ایران پانصد نفر دخالت کنند، باقی برونند سراغ کارشان یعنی مردم برونند سراغ کارشان هیچ کاری به مسایل اجتماعی نداشته باشند و چند نفر پیر مرد ملا بیایند دخالت کنند. این از آن توطئه سابق بدتر است.

برای این که آن، یک عده از علما را کنار می گذاشت، این، تمام ملت را می خواهد کنار بگذارد. «(صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۴۵))»

امام (ره) در تمام مدت حکمرانی خود محور تمام مسایل اجتماعی را رای و تایید مردم میدانست و در وسائل الشیعه چنین آمده است «به مردم فشار نیاورید آیا نمی دانی که حکومت داری و روش اداره امور بنی امیه با زور و شمشیر و فشار و ستم بود ولی حکومت داری و روش اداره امور ما با نرمی و مهربانی و متانت و نگهداری و حسن معاشرت و پاکدامنی و پوشش است پس کاری کنید که مردم به دین شما و مسلکی که دارید رغبت پیدا کنند.» (وسائل الشیعه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۳۰))

بنابر این هرنسلی در هر عصری خود باید رژیم سیاسی حاکمان خود را آنگونه که خود می خواهند تایین کنند و لذا تصریح می کنند که «مردم احتیاج به قیام ندارند». ((همان، ج ۲۰، ص ۱۹۴)) «و تعیین نظام سیاسی با آراء مردم خواهد بود، ما طرح جمهوری اسلامی را به آراء عمومی می گذاریم» ((همان، ج ۳، ص ۵۲))

جایگاه مردم در تفکر امام (ع) جایگاه بسیار بالایی است زیرا تا اقبال عمومی نباشد حکمرانی مطلوب تحقق نخواهد یافت، آری فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری، برای عینیت بخشیدن به حاکمیتش و تحقق خارجی پیدا کردن حکمرانیش، ضرورتاً به اقبال عمومی و آراء و نظریات توده های مردم نیاز است؛ و برای پیش برد آن هم به آراء و نظریات کارشناسان، خبرگان و نخبگان منتخب مردم، نیازمند است

چه این اساساً تشکیل حکومت اسلامی و غیر اسلامی و بسط قدرت سیاسی - اجتماعی در جامعه جز از راه اقبال عمومی امکان پذیر نیست و رضایت مندی عموم مردم و فرمان بری آنان از فرامین حاکم اسلامی باید از روی میل و رغبت صورت بگیرد، در غیر این صورت شرعاً مجاز و مشروع نیست. چون هدف هر چه قدر مقدس باشد از نظر اسلام نمی توانیم از هر راه ممکن و از هر وسیله ای، هر چند غیر مشروع - به آن رسید. آن چه در تاریخ دیدگاه ها و نظرات فقها و علماء مشخص است، مشروعیت حکومت به واسطه ی نصب فقط برای معصومین (ع) است و پس از غیبت حاکم و حکومت به واسطه مردم مشروعیت خودش را کسب می کند و لاغیر و حکومت متناسب با عرف جامعه و دیدگاه های مردم آن جامعه خواهد بود اگر پیروان هر شریعتی تمایل به اجرایی شدن شریعت خود را دارند باید تلاش کنند تا با اعمال و رفتار پسندیده و برتر خودشان در عمل که راه گشای جامعه باشد، اقبال عمومی را به طرف خودشان جلب کنند تا با انتخاب از طرف مردم بتوانند برتری های شریعت خود را به جهانیان نشان دهند و فطره پاک و حق طلب و عدالت جوی مردم دنیا را به سوی دین «حنیف» متمایل نمایند.

نتیجه گیری:

اگرچه در ارتباط با حکومت پیامبر اسلام (ص) و حاکمیت ایشان اختلاف نظری در میان مسلمانان وجود ندارد اما در مورد جانشینی ایشان دیدگاه های متعددی مطرح شده است که عمده ترین آنها دو دیدگاه خلافت و امامت است که هر کدام مبانی خود را دارد که در این نوشتار مطرح شده است، اما بخش عمده ی این پژوهش در مورد دوران غیبت و خصوصاً عصر حاضر است.

بعد از غیبت کبری امام زمان (عج) تا کنون نظریات مختلفی در رابطه با حکمران مطلوب اسلامی بیان شده است و هر گروهی دلایلی برمدعای خودشان دارند. لذا هیچیک از این برداشتها به عنوان حرف آخر بیان نشده است و نگفته اند که این است و جز این دیگر چیزی نیست؛ و این به دلیل باز بودن باب اجتهاد می باشد که یک چنین رشد و پیشرفتی در دیدگاه های حکومتی ایجاد شده است. لذا باید اسلام شناسان و فقه های جوان ما در سایه آزادی اجتهاد بتوانند روز به روز با تکیه بر قرآن و متون قدیم و جدید و در نظر گرفتن ظرف زمان و مکان گنجینه معارف اسلامی را در رابطه با حکمرانی مطلوب غنی تر نمایند، زیرا در رابطه با «اندیشه سیاسی»، ما هنوز اول راه هستیم و راه درازی در پیش داریم. نظریه های دولت در این بین تازه در حال شکفتن است؛ و این نظریه ها اختصاص به ما ندارد. دیگران نیز با همین مسایل مواجه بوده اند و در برابر مشکلات و سوالات ایجاد شده برای هر نظریه پاسخهایی جستجو کرده اند، امید است که این نظریه ی حکمرانی ولایت مطلقه فقیه که نوآوری در اندیشه ی سیاسی اسلام توسط امام خمینی (ره) می باشد، بتواند موفق و راهگشایی برای آینده دنیای اسلام باشد.

اولین شرط رشد و بالندگی، پذیرفتن این نکته است؛ که هر نظریه نیز می تواند نهایی نباشد.

دومین مورد، توجه به جایگاه پیامبر اسلام (ص) و ارتباط وحیانی ایشان و عصمت امامان معصوم (ع) است که به هیچ وجه نمی توان هیچ کس را در مرتبه آنها قرار داد، بی توجهی به این جایگاه در دراز مدت به اصل اسلام، وحی، نبوت و امامت ضربه خواهد زد.

سوم به این دلیل که هیچ یک از فقها، علما و... معصوم نیستند و بر عملشان احتمال خطا می رود لذا باید سازو کار و قوانین کنترلی و نظارتی که در صورت نیاز به عزل و برکناری، بتوانیم با قوانین قابل اجرا در قانون اساسی، اقدامات مورد نیاز صورت گیرد. در غیر این صورت اختیارات زیاد و عدم کنترل و نظارت و از طرف دیگر، عدم عصمت، می تواند بحران آفرین شود.

بر این باورم که راه حفظ و ارتقاء جمهوری اسلامی تنها از طریق تبیین و دفاع عقلانی از مبانی متقن آن می باشد. امید که این بحث قدمی ناچیز در پیشبرد مبانی جمهوری اسلامی باشد.

منابع:

۱. ابراهیم زاده آملی، نبی الله، کتاب حاکمیت دینی،
۲. امینی، عبدالحسین، الغدیر، کتابخانه بزرگ اسلامی بنیاد بعثت، بهار ۱۳۶۲
۳. انصاری، مرتضی، کتاب مکاسب، استاد، مرحوم آخوند خراسانی و نائینی و...
۴. اثیر، عزالدین ابن، تاریخ ابن اثیر، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۰
۵. بخاری، حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزیه بخاری، کتاب صحیح (۱۹۴-۲۵۶ ق) چاپ بیروت. لبنان. ۱۴۰۱
۶. بغدادی، خطیب، کتاب تاریخ بغداد،
۷. ثبوت، کتاب حاشیه مکاسب و دیدگاه های آخوند خراسانی و شاگردانش، آخوند خراسانی، مقارن با مشروطیت،
۸. جعفریان، رسول، دین و سیاست در دوره صفوی،
۹. حنیفه، لامرفق بن احمد مکی - و مناقب الامام الاعظم
۱۰. حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد بن، مسند
۱۱. خمینی (امام)، سید روح الله، در جستجوی راه از کلام امام، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، سال ۱۳۶۳
۱۲. خمینی (امام)، سید روح الله، صحیفه نور، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۹-۱۳۶۱، کتاب البیع، چاپ قم موسسه اسماعیلیان، کتاب ولایت فقیه به نام شئون و اختیارات ولی فقیه، توسط وزارت ارشاد اسلامی ترجمه و منتشر شده است.
۱۳. رازی، امام ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن تیمی بکری طبرستانی لقبش فخرالدین، معروف به امام فخر رازی، تفسیر کبیر
۱۴. سیوطی، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر بن محمد بن سابق الدین خضری، تفسیر الدر المنثور فی التفسیر الماثور (۸۴۹-۹۱۱)
۱۵. شریف، محمد، تاریخ فلسفه در اسلام
۱۶. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، من لا یحضره الفقیه (۳۰۵-۳۸۱)
۱۷. طبری، محمد بن جریر، کتاب تاریخ طبری،
۱۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی ۴۸۵-۵۶۰ ق معروف به شیخ الطایفه، کتاب تهذیب الاحکام و النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، چاپ بیروت، دارالکتاب العربی، الخلاف، المبسوط و تفسیرالبیان فی تفسیر القرآن
۱۹. عاملی، محمد بن الحسن حر، کتاب وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه
۲۰. فارابی، محمد بن محمد، کتاب اندیشه های اهل مدینه فاضله، تهران ۱۳۷۹
۲۱. قرآن کریم آیات مربوطه
۲۲. کاشف الغطاء، جعفر، معاصر فتحعلی شاه قاجار، کتاب کشف الغطاء، انتشارات مهدی، اصفهان مستدرک نهج البلاغه،
۲۳. کلینی، اصول و فروع کافی، متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق چاپ مکتبه الاسلامیه

۲۴. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، موسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۳ ق
۲۵. مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری ابوالحسن، کتاب صحیح
۲۶. مطهری مرتضی، کتاب سیری در نهج البلاغه،
۲۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان ۳۳۸-۴۱۳ ق کتاب، المقنعه، چاپ مکتبه الداوری - قم
۲۸. منتظری، حسینعلی مبانی فقهی حکومت اسلامی ترجمه محمود صلواتی، نشر تفکر ۱۳۶۹ قم، مکتبه الاسلامیه
تهران ۱۳۸۳، قم آل البيت الحیات التراث ۱۴۱۲ ق
۲۹. نائینی، شیخ محمد حسین، تنبیه الامه و تنزیه المله، چاپ شرکت سهامی انتشارات
۳۰. نجفی، محمد حسن، معروف به صاحب جواهر، امام المحققین، متوفای ۱۲۶۶ کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام،
بیروت دار احیاء التراث العربی ۱۹۸۱ م
۳۱. نراقی، احمد، کتاب عوائد الایام، قسمت حدود و اختیارات حاکم اسلامی، ترجمه و چاپ وزارت ارشاد اسلامی ۱۳۶۵
۳۲. نوری، حسین، مستدرک الوسایل،
۳۳. نیشابوری، ابوالحسن واحدی، تفاسیر، اسباب النزول،
۳۴. واقدی، محمد بن عمر، تاریخ مغازی، متوفای ۲۰۷ ق، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲

The Evolutionary Trend of Government Thought Based on Faqih Guardianship Theory

Hamidreza Rakhshani

M.A in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan

Abstract

Allah does not mention any specific name in relation to Velayat (Guardian) in the Holy Qur'an, but, as witnessed by history, He has revealed some verses regarding the position of Imam Ali (AS). In addition, the Holy Prophet has repeatedly introduced Imam Ali (AS) in his tradition (words and deeds) as the best and most qualified person for the position of caliphate after him, with sentences such as "for whoever I have been master, Ali will be master" and "My relation to you (Ali) is like that between Moses and Harun. Moreover, the role of people in selecting the ruler and Caliph has well been expressed in the Qur'an and the tradition of the Prophet (PBUH) and Imam Ali (AS), so that we can follow the evolutionary trend of these two principles in the history of the Shia, especially in the contemporary era. The principle of Velayat-e Faqih (Guardianship of the Jurist) and its impact on social developments in Iran to control and monitor the governments, enjoin good and forbid wrong, and give legitimacy to the Islamic Republic is a religiously acceptable principle, and the principle of Absolute Velayat-e Faqih is an essential principle in order for the ruler of the Islamic society to have full authority to legislate and enforce the laws in all social, economic, cultural and political areas under the supervision of the people and elite. The researcher has tried in this research to deal with these issues from the perspective of famous Islamic jurists.

Keywords: Velayat-e Faqih, absolute Velayat-e Faqih, Ruler of the Islamic society, the Prophet's (PBUH) Tradition
